

نقصهای عبارتی و پاره‌ای غلطهای تاریخی و ادبی آن^۱ حکم میکنم که خیام آن را بسیار سردستی، بدون صرف وقت و مطالعه و تحقیق و مراجعه، فقط با اعتماد حافظه و مساعدت خیال، بطور قلم انداز، برای منظوری نوشته و بشاه معاصر خویش تقدیم کرده یا بلکه اصلاً بتکلیف آن شاه روی کاغذ آورده است. این رساله گرانها که يك یادگار نثری ادبی و شاعرانه از طبع لطیف همان خیام ریاضی‌دان و منجم و فیلسوف و منتطب و شاعر متفکر و بلند نظر و صاحب ذوق صنعتی عالی و قوه تصور وسیع است از حسن تصادف در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی در ضمن مجموعه رسائی بکتابخانه عمومی برلین منتقل شد، و عکس آن را که آقای میرزا محمدخان قزوینی برای کتابخانه وزارت معارف گرفته بودند من با اجازه رسمی وزارتخانه متبوعه اساس این طبع قرار دادم. آقای قزوینی چند سطر در ابتدای مجلدی که حاوی اوراق عکسی است یاد داشت کرده‌اند که عیناً نقل میکنم: —

«نوروزنامه، تألیف ملك الحكماء عمر بن ابراهیم خیام در شرح نوروز و تاریخ آن و آداب، نسخه منحصر بفرد کتابخانه دولتی برلین دارای پنججاه و شش صفحه بقطع وزیری بخط نسخ با املاهای قدیمی از قبیل نوشتن ذالهای فارسی

(۱) به بعضی ازین قصصها و اشتباهات در ضمن حواشی اشاره شده است. علاوه بر آنها قول باینکه دیبا از دیوبافت ناشی شده (ص ۸) از نوع اشتقاق عامیانه است؛ نام بردن سقراط جزء دانایان طب (ص ۶۰) سهو القلم است؛ قول باینکه نام اجزاء کمان و تیر از روی نظایر آنها در اصطلاحات فلکی گرفته شده (ص ۳۹) درست بعکس واقع است و مشبه و مشبه به را بجای یکدیگر گذاشته و مجازی را اصلی و اصلی را مجازی گرفته است؛ در افرین موبدان موبد که خواسته است بیارسی صرف باشد دو کلمه رسم و همت را که عربی است آورده (ص ۱۸)؛ حکایت تنبیر فرمان شاه با اضافه کردن يك نقطه (ص ۴۹) ممکن نیست مربوط بما قبل اسلام باشد.

بصورت ذال معجمه و نوشتن کی بجای که و نحو ذلك ، تاریخ کتابت ندارد ولی قطعاً از قرن هفتم هجری مؤخر نباید باشد ، بخرج وزارت جلیله معارف دولت علیه ایران و باهتام این ضعیف محمد بن عبدالوهاب قزوینی عکس برداشته شد ، شهر رجب ۱۳۵۰ مطابق آبان ۱۳۱۰ . «

« آ » درهامش صفحات مطبوع رمز این نسخه عکسی است و اعداد درشت که مقابل آنها در متن دوخط باریک عمودی نهاده شده ابتدای صفحات آنست . درخاتمه از دوست عزیزم صادق هدایت که یادداشتهای خیامنامه خود و بعضی کتب مربوط بنخام را برای استناده باختیار اینجانب گذاشت سپاسگزاری را واجب میشمارم .

طهران ، مهرگان سال ۱۳۱۲ ، مجتبی مینوی .

نوروزنامه

متن فارسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس و ستایش مرخدای را جل جلاله ، که آفریدگار جهانست ،
 و دارنده زمین و زمانست ، و روزی ده جانورانست ، و داننده آشکارا
 و نهانست ، خداوند بی همتا و بی انباز ، و بی دستور و بی نیاز ، یکی
 نه از حد قیاس و عدد ، قادر و مستغنی از ظهیر و مدد ، و درود بر
 پیغمبران او از آدم صفی تا پیغمبر عربی محمد مصطفی صلی الله
 علیهم اجمعین ، و بر عترت و اصحاب و برگزیدگان او ،

چنین گوید (خواجہ حکیم فیلسوف الوقت سیدالمحققین ملک الحکماء)
عمر بن ابراهیم النخّیام (رحمة الله علیه) که چون نظر افتاد از
 آنجا که کمال عقلست هیچ چیز نیافتم شریفتر از سخن و رفیعتر از کلام ،
 چه اگر بزرگوارتر از کلام چیزی بودی حق تعالی بارسول صلی الله علیه
 خطاب فرمودی ، * و گفته اند بتازی و خیر جلیس فی الزمان کتاب ،
 دوستی که بر من حق صحبت داشت و در نیک عهدی یگانه بود از من
 التماس کرد که سبب نهادن نوروز چه بوده است و کدام پادشاه نهاد
 است ، التماس او را مبذول داشتم و این مختصر جمع کرده آمد بتوفیق
 جل جلاله ،

آغاز کتاب نوروزنامه

درین کتاب که بیان کرده آمد در کشف حقیقت نوروز که بنزدیک ملوک
عجم کدام روز بوده است و کدام پادشاه نهاده است و چرا بزرگ
داشته اند آن را و دیگر آیین پادشاهان و سیرت ایشان در هر کاری مختصر
کرده آید ان شاء الله تعالی ، اما سبب نهادن نوروز آن بوده است که چون
بدانستند که آفتاب را دو دور بود یکی آنک^۱ || هر سیصد و شصت و پنج
روز و ربعی از شبانروز باول دقیقه^۲ حمل باز آید بهمان وقت و روز که
رفته بود بدین دقیقه^۳ تواند آمدن ، چه هر سال از مدت همی کم شود ،
و چون جمشید آن روز را دریافت نوروز نام نهاد و جشن آیین آورد ،
و پس ازان پادشاهان و دیگر مردمان بدو اقتدا کردند ، و قصه^۴ آن
چنانست که چون گیومرت اول از ملوک عجم پادشاهی بنشست
خواست که ایام سال و ماه را نام نهد و تاریخ سازد تا مردمان آن را
بدانند ، بگریست که آن روز بامداد آفتاب باول دقیقه^۵ حمل آمد ،
موبدان عجم را گرد کرد و فرمود که تاریخ ازینجا آغاز کنند ،
موبدان جمع آمدند و تاریخ نهادند ، و چنین گفتند موبدان عجم که
دانا آن روز گار بوده اند که ایزد تبارک و تعالی دوازده فرشته

۲

۱ آ : بتواند .

۲ آ باصلاح جدید:

پس چون ،

۳ « را » بالحق

جدید است .

۴ « از » بالحق

جدید است .

۵ آ باصلاح جدید:

دانایان آن .

آفریده است ، ازان چهار فرشته بر آسمانها گماشته است تا آسمان را
 بهر چه اندروست از اهرمنان نگاه دارند ، و چهار فرشته را بر چهار
 گوشه جهان گماشته است تا اهرمنان را گذر ندهند که از کوه قاف
 برگذرند ، و چنین گویند که چهار فرشته در آسمانها و زمینها میگردند
 و اهرمنان را دور میدارند از خلاق ، و چنین میگویند که این جهان
 اندر میان آن جهان چون خانه نیست نو اندر سرای کهن بر آورده ،
 و ایزد تعالی آفتاب را از نور بیافرید و آسمانها و زمینها را بدو پرورش
 داد ، و جهانیان چشم بروی دارند که نور است از نورها ، ایزد تعالی ،
 و اندر وی با جلال و تعظیم نگرند که در آفرینش وی ایزد تعالی را
 عنایت بیش از دیگران بوده است ، و گویند مثال این چنانست که
 ملکی بزرگ اشارت کند بخلیقتی از خلفاء خویش^{*} که او را بزرگ
 دارند و حق^۳ هنر وی بدانند که هر که وی را بزرگ داشته است ملک را
 بزرگ داشته باشد ، و گویند چون ایزد تبارک و تعالی بدان هنگام که
 فرمان فرستاد که ثبات بر گیرد تا تابش و منفعت او بهمه چیزها برسد
 آفتاب از سر حمل برفت^{*} و آسمان او را بگردانید و تاریکی از روشنایی
 جدا گشت و شب و روز پدیدار شد و آن آغازی شد مرتاریخ این
 جهان را ، و پس ازان بهزار و چهار صد و شصت و یک سال بهمان

۱ آ : وی را ایزد
 تعالی .

۳

۲ آ : « بر کرد »
 در متن و « بر گیرد »
 به اصلاح جدید در
 بالای سطر .

دقیقه و همان روز باز رسید ، و آن مدت هفتاد [و سه بار قران] کیوان
 و اورمزد باشد که آن را قران اصغر خوانند ، و این قران هر بیست
 سال باشد ، و هرگاه که آفتاب دور خویشتن سپری کند و بدین جای
 برسد و زحل و مشتری را بهمین برج که هبوط زحل اندروست قران
 بود با مقابله این برج میزان که زحل اندروست یک دور اینجا و یک
 دور آنجا برین ترتیب که یاد کرده آمد ، و جایگاه کواکب نموده شد ،
 چنانکه آفتاب از سر حمل روان شد ، و زحل و مشتری با دیگر کواکب
 آنجا بودند ، بفرمان ایزد تعالی حالهای عالم دیگرگون گشت ، و چیزهائ
 نو بدید آمد ، مانند آنکه در خورد عالم و گردش بود ، چون آن
 وقت را دریافتند ملکان عجم ، از بهر بزرگ داشت آفتاب را و از
 بهر آنکه هر کس این روز را در توانستندی یافت نشان ^۱ کردند ،
 و این روز را جشن ساختند ، و عالمیان را خبر دادند تا همگان آن را
 بدانند و آن تاریخ را نگاه دارند ، و چنین گویند که چون گیومرت این
 روز را آغاز تاریخ کرد هر سال آفتاب را (و چون یک دور آفتاب
 بگشت در مدت سیصد [و] شصت و پنج روز) || بدو انزده قسمت کرد
 هر بخشی سی روز ، و هر یکی را ازان نامی نهاد و بفریشته ای باز بست
 ازان دو انزده فرشته که ایزد تبارک و تعالی ایشان را بر عالم گماشته

۱ : آ : صفری .

۲ : آ : لسان .

۳ : آ : این روزها .

است ، پس آنگاه دور بزرگ را که سیصد و شصت و پنج روز و ربعی از شبانروزیست سال بزرگ نام کرد و بچهار قسم کرد ، چون چهار قسم ازین سال بزرگ بگذرد نوروز بزرگ و نوگشتن احوال عالم باشد ، و بر پادشاهان واجبست آیین و رسم ملوک بجای آوردن از بهر مبارکی و از بهر تاریخ را و خرّمی کردن باول سال ، هر که روز نوروز جشن کند و بخرّمی پیوندد تا نوروز دیگر عمر درشادی و خرّمی گذارد ، و این تجرّبت حکما از برای پادشاهان کرده اند ،

فروردین ماه ، بزبان پهلوی است ، معنیش چنان باشد که این آن ماهست که آغاز رستن نبات در وی باشد ، و این ماه مربرج حمل راست **که سرتاسر وی آفتاب اندرین برج باشد**

اردبَهشت ماه ، این ماه را اردبَهشت نام کردند یعنی این ماه آن ماهست که جهان اندر وی ببهشت ماند از خرّمی ، و اُرد بزبان پهلوی مانند بود ، و آفتاب اندرین ماه بر دور راست در برج ثور باشد و میانهٔ بهار بود ،

خرداد ماه ، یعنی آن ماهست که خورش دهد مردمان را از گندم *** و جو و میوه** ، و آفتاب درین ماه در برج جوزا باشد ،

تیر ماه ، این ماه را بدان تیرماه خوانند که اندر و جو و گندم و دیگر

چیزها را قسمت کنند ، و تیر آفتاب از غایت بلندی فرود آمدن گیرد ، و اندرین ماه آفتاب در برج سرطان باشد ، و اول ماه از فصل تابستان بود ، **مرداد ماه** ، || یعنی خاک داد خویش بداد از برها و میوه‌ها پخته که در وی بکمال رسد ، و نیز هوا در وی مانند غبار خاک باشد و این ماه میانه تابستان بود و قسمت او از آفتاب سر برج اسد [را] باشد ، **شهریور ماه** ، این ماه را از بهر آن شهریور خوانند که ریو دخل بود یعنی دخل پادشاهان درین ماه باشد ، و درین ماه برزگران را دادن خراج آسان تر باشد ، و آفتاب درین ماه در سنبله باشد و آخر تابستان بود ،

مهر ماه ، این ماه را از آن مهر ماد گویند که مهربانی بود مردمان را بر یکدیگر ، از هر چه رسیده باشد از غله و میوه نصیب باشد بدهند ، و بخورند بهم ، و آفتاب درین ماه در میزان باشد ، و آغاز خریف بود ، **آبان ماه** ، یعنی آبها درین ماه زیادت گردد از بارانها که آغاز کند ، و مردمان آب گیرند از بهر کشت ، و آفتاب درین ماه در برج عقرب باشد ،

آذر ماه ، بزبان پهلوی آذر آتش بود ، و هوا درین ماه سرد گشته باشد ، و با آتش حاجت بود ، یعنی ماد آتش ، و نوبت آفتاب درین ماه

مربرج قوس را باشد ،

دی ماه ، بزبان پهلوی دی دیو باشد ، بدان سبب این ماه را دی

۱ آ : در شب

خوانند که درشت بود و زمین از خرمیها دور مانده بود ، و آفتاب در

جدی بود ، و اول زمستان باشد ،

بهمن ماه ، یعنی این ماه بهمان ماند و مانده بود بهماه دی بسردی

۲ آ : و نبر

و بخشکی ، و نکبج اندر مانده ، و تیر آفتاب اندرین ماه بخانه زحل

باشد بدلو باجدی پیوند دارد ،

اسفندار مذماه ، این ماه را بدان اسفندارمذ خوانند که اسفند

۶

بزبان پهلوی میوه بود یعنی اندرین ماه میوها و گیاهها || دمیدن

گیرد ، و نوبت آفتاب باخر برجها رسد بیرج حوت ،

پس گیومرت این مدت را بدین گونه بدوانزده بخش کرد ، و ابتداء

تاریخ بدید کرد ، و پس از آن ^{*}چهل سال ^{*}بزیست ، چون از دنیا برفت

هوشنگ بجای او نشست ، و نهصد و هفتاد سال ^{*}پادشاهی راند ، و

دیوان را قهر کرد ، و آهنگری و درودگری و بافندگی پیشه

آورد ، و انگین از زنبور و ابریشم از یله بیرون آورد ،

و جهان بخرمی بگذاشت ، و بنام نیک از جهان بیرون شد ، و از پس او

طهمورث بنشست ، و سی سال پادشاهی کرد ، و دیوان را در طاعت

آورد ، و بازارها و کوچها بنهاد ، و ابریشم و پشم بیافت ، و رهبان
 بزسپ در ایام او بیرون آمد ، و دین صابیان آورد ، و او دین پذیرفت ،
 و زنار بر بست ، و آفتاب را پرستید ، و مردمان را دیری آموخت ،
 و او را طهمورث دیوبند خواندندی ، و ازیس او پادشاهی برادرش
 جمشید رسید ، و ازین تاریخ هزار و چهل سال گذشته بود ، و آفتاب
 اول روز فروردین تحویل کرد و برج نهم آمد ، چون از ملک جمشید
 چهارصد و بیست و یکسال بگذشت این دور تمام شده بود ، و آفتاب
 فروردین خویش باول حمل باز آمد ، و جهان بروی راست گشت ،
 دیوان را مطیع خویش گردانید ، و فرمود تا گرمابه ساختند ، و دیوارا
 بیافتند ، و دیوارا پیش از ما دیو بیافت خواندندی اما آدمیان بعقل و
 تجربه و روزگار بدینجا رسانیده اند که می بینی ، و دیگر خورا براسب
 افگند تا استر پدید آمد ، و جواهر از معادن بیرون آورد ، و سلاحها
 و پیرایها همه او ساخت ، و زر و نقره و مس و ارزیز و سرب از کانها
 بیرون آورد ، و تخت و تاج و یاره و طوق و انگشتری او کرد ، و مشک و
 عنبر و کافور و زعفران و عود و دیگر طیبها او بدست آورد ، پس
 درین روز که یاد کردیم جشن ساخت و نوروزش نام نهاد ، و مردمان را
 فرمود که هر سال چون فروردین نو شود آن روز جشن کنند ، و آن

آ ۱ : ترست . مراد
 بوداسپ است .

آ ۲ : تاریخ و ،

روز نو داند تا آنگاه که دور بزرگ باشد ، که نوروز حقیقت بود ،
 و جمشید در اول پادشاهی سخت عادل و خدای ترس بود ، و جهانیان
 او را دوست دار بودند و بدو خرم ، و ایزد تعالی او را فری و عقلی
 داده بود که چندین چیزها بنهاد و جهانیان را بزر و گوهر و دیا و عطرها
 و چهار پایان بیاراست ، چون از ملك او چهار صد و اند سال بگذشت
 دیو بدو راه یافت ، و دنیا در دل او شیرین گردانید ، و دنیا در دل
 کسی شیرین مباد ، منی در خویشتن آورد ، بزرگ منشی و بیدادگری
 پیشه کرد ، و از خواسته مردمان گنج نهادن گرفت ، جهانیان از و برنج
 افتادند ، و شب و روز از ایزد تعالی زوال ملك او میخواستند ، آن
 فر ایزدی از و برفت ، تدبیرهاش همه خطا آمد ، بیوراسپ که او را
 ضحاک خوانند از گوشه‌ای درآمد ، و او را بتاخت ، و مردمان او را
 یاری ندادند از آنک از و رنجیده بودند ، بزمین هندوستان گریخت ،
 بیوراسپ پادشاهی بنشست و عاقبت او را بدست آورد و پاره بدونیم
 کرد ، و بیوراسپ هزار سال پادشاهی کرد ، باول دادگر بود و باخر
 بی دادگشت ، و هم بگفتار و بکردار دیو از راه بقتاد ، و مردمان را
 رنج می نمود || تا افریدون از هندوستان بیامد و او را بکشت و پادشاهی
 بنشست ، و افریدون از تخم جمشید بود پانصد سال پادشاهی کرد ،

۱ آ : بگذشت ،

چون صد و شصت و چهار سال از ملك افريدون بگذشت دور دوم
 از تاريخ گيومرت تمام شد ، و او دين ابراهيم عليه السلام پذيرفته بود ،
 و پيل و شير و يوز را مطيع گردانيد ، و خيمه و ايوان او ساخت ، و
 تخم و درختان ميوه دار و نهال و آبهاء روان در عمارت و باغها او
 آورد ، چون ترنج و نارنج و بادرنگ و ليمو و گل و بنفشه و نرگس و
 نيلوفر و مانند اين در بوستان آورد ، و مهرگان هم او نهاد و همان روز
 كه ضحاک را بگرفته و ملك بروی راست گشت جشن سده بنهاد ، و
 مردمان كه از جور و ستم ضحاک برسته بودند پسنديدند ، و از جهت
 فال نيك آن روز را جشن كردند ، و هر سال تا امروز آيين آن
 پادشاهان نيك عهد در ايران و توران بجای میآرند ، چون آفتاب
 بفروردین خويش رسيد آن روز آفريدون بنو جشن کرد ، و از همه جهان
 مردم گرد آورد ، و عهدنامه بنهشت ، و گاهشتگان را داد فرمود ، و
 ملك بر پسران قسمت کرد تركستان از آب جيحون تا چین و ماچين
 تور را داد ، و زمين روم مرسلم را ، و زمين ايران و تخت خويش را
 بايرج داد ، و ملكان ترك و روم و عجم همه از يك گوهرند و خويشان
 يكديگرند و همه فرزندان آفريدون اند و جهانيان را واجبست آيين
 پادشاهان بجای آوردن ، از بهر آنك از تخم وی اند ، و چون روزگار او

۱ : آ : تور ،

۲ : آ : هم ،

۹

بگذشت و آن دیگر پادشاهان که بعد از او بودند تا بروزگار گشتاسپ، چون || از پادشاهی گشتاسپ سی سال بگذشت زردشت بیرون آمد، و دین گبری آورد، و گشتاسپ دین او پذیرفت و بران می [رفت]، و از گاه جشن افریدون تا این وقت نهصد و چهل سال گذشته بود، و آفتاب نوبت خویش بعقرب آورد، گشتاسپ بفرمود تا کیسه کردند و فروردین آن روز آفتاب باول سرطان گرفت و جشن کرد، و گفت این روز را نگاه دارید و نوروز کنید که سرطان طالع عملست، و مردهقانان را و کشاورزان را بدین وقت حق بیت المال دادن آسان بود، و بفرمود که هر صد و بیست سال کیسه کنند تا ساها بر جای خویش بماند و مردمان اوقات خویش بسرما و گرما بدانند، پس آن آیین تا بروزگار اسکندر رومی که او را ذوالقرنین خوانند بماند، و تا آن مدت کیسه نکرده بودند و مردمان هم بران میرفتند، تا بروزگار اردشیر پاپکان، که او کیسه کرد و جشن بزرگ داشت و عهدنامه نوشت، و آن روز [را نوروز] بخواند، و هم بران آیین میرفتند تا بروزگار نوشین روان عادل، چون ایوان مداین تمام گشت نوروز کرد و رسم جشن بجا آورد چنانکه آیین ایشان بود، اما کیسه نکرد، و گفت این آیین بجا مانند تا بسر دور که آفتاب باول سرطان

آید تا آن اشارت [که] گیومرت و جمشید کردند از میان برخیزد ،
این بگفت و دیگر کیسه نکرد تا بروزگار مأمون خلیفه ، او بفرمود تا
رصد بکردند و هر سالی که آفتاب بحمل آمد نوروبروز فرمود کردن ، و
زیج مأمونی برخاست و هنوز از آن زیج تقویم میکنند* ، تا بروزگار
المتوکل علی الله ، متوکل وزیری داشت | نام او محمد بن عبدالملک ،
او را گفت افتتاح خراج در وقتی میباشد که مال در آن وقت از غله دور
باشد و مردمان را رنج میرسد ، و آیین ملوک عجم چنان بوده است که
کیسه کردند تا سال بجای خویش باز آید ، و مردمان را بمال گزاردن
رنج کمتر رسد چون دست شان بارتفاع رسد ، متوکل اجابت کرد
و کیسه فرمود ، و آفتاب را از سرطان بفروردین باز آوردند و مردمان
در راحت افتادند و آن آیین بماند* ، و پس از آن خلف بن احمد امیر
سیستان کیسه دیگر بکرد که اکنون شانزده روز تفاوت از آنجا کرده
است* ، و سلطان سعید معین الدین ملکشاه را انارالله برهانه ازین حال
معلوم کردند ، بفرمود تا کیسه کنند و سال را بجایگاه خویش باز آرند ،
حکماء عصر از خراسان بیاورند ، و هر آلتی که رصد را بکار آید
بساختند از دیوار و ذات الحلق* و مانند این ، و نوروبروز را بفروردین
بردند ولیکن پادشاه را زمانه زمان نداد و کیسه تمام نا کرده بماند* ،

آ ۱ : لامهای .

اینست حقیقت نوروز و آنچه از کتابهای متقدمان یافتیم و از گفتار دانایان شنیده ایم ، اکنون بعضی از آیین ملوک عجم یاد کنیم بر سبیل اختصار ، و باز بتفصیل نوروز باز گردیم بعون الله و حسن توفیقه ،

اندر آیین پادشاهان عجم

آ ۲ : هم .

ملوک عجم ترتیبی داشته اند در خوان نیکو نهادن هر چه تمامتر بهمه روزگار ، و چون نوبت بمخلفاء رسید در معنی خوان نهادن نه آن

آ ۳ : عباس .

تکلف کردند که وصف توان کرد ، خاصه خلفاء عباسی از اباه و قلیها و حلواها ، گوناگون و فقاع حرو اینان ^۴ نهادند و پیش ازیشان

ع ظ : جزر .

۱۱

نمود ، و اغلب حلواها نیکو چون هاشمی و صابونی و لوزینه و اباه و طیخهای نافع هم خلفاء بنی عباس نهادند ، و آن همه رسمها نیکو ایشان را

از بلند همتی بود ، و دیگر آیین ملوک عجم اندر داد دادن و عمارت کردن و دانش آموختن و حکمت ورزیدن و دانا آن را گرامی داشتن همتی

عظیم بوده است ، و دیگر صاحب خبران را در مملکت بهر شهری و ولایتی گماشته بودند تا هر خبری که میان مردم حادث گشتی پادشاه را خبر

کردندی ، تا آن پادشاه بر موجب آن فرمان دادی ، و چون حال چنین

آ ۵ : نیارستی .

بودی دستها تطاول کوتاه بودی و عمال بر هیچ کس ستم نیارستندی

کردن ، و يك درم از كس بناحق توانستندی ستدن ، و غلامان
 بیرون از قانون قرار و قاعده هیچ از رعایا نیارستندی خواست ، و
 خواسته وزن و فرزند مردمان درامن و حفظ بودی و هرکس بکار و
 کسب خویش مشغول بودندی از بیم پادشاه ، و دیگران پاره که حشم را
 ارزانی داشتندی ازو باز نگرفتندی ، و بوقت خویش بر عادت معهود
 سال و ماه بدو میرسانیدندی ، و اگر کسی درگذشتی و فرزندى داشتی
 که همان کار و خدمت توانستی کردن نان پدر او را ارزانی داشتندی ،
 و دیگر بر کار عمارت عظیم حریص و راغب بودندی ، و هر پادشاه که
 بر تخت مملکت بنشستی شب و روز دران اندیشه بودی که کجا آب و
 هوای خوش است تا آنجا شهری بنا کردندی ، تا ذکر او در آبادان
 کردن مملکت در جهان بماندی ، و عادت ملوک عجم و ترك و روم که
 از نژاد آفریدون اند چنان بودست که اگر پادشاهی سرابی مرتفع | بنا
 افگندی یا شهری یادیهی یارباطی یا قلعهای ، یا رودی براندی ، و آن
 بنا در روزگار اوتمام نشدی پسراو [و] آن کس که بجای او بنشستی
 بر تخت مملکت ، چون کار جهان بروی راست گشتی ، بر هیچ چیز چنان
 جد نمودی که آن بنا نیم کرده آن پادشاه تمام کردی ، یعنی تاجهانیان
 بدانند که ما نیز بر آبادان کردن جهان و مملکت همچنان راغبیم ، اما پسر

پادشاه درین معنی حریص تر بودی از جهت چند سبب را ، گفتی بر پسر فریضه تر که نیم کرده پدر خویش را تمام کند که چون تخت پادشاهی پدر ما را باشد سزاوار ترم ، و دیگر گفتی پدرم این عمارت یا از جهت آبادانی جهان همی کرد ، یا از بلند همتی و نام نیکو ، یا از جهت تقرّب با الله تعالی ، یا از جهت نزهت و خرمی ، مرا نیز آبادانی مملکت همی باید ، و همت بزرگ دارم ، و رضا و خشنودی خدای تعالی همی خواهم ، و نزهت و خرمی دوست دارم ، پس در تمام کردن بنا فرمان دادی ، و بجد بایستادی تا آن شهر و بنا تمام گشتی ، و اگر بردست او تمام نشدی دیگر که بجای او نشستی تمام [کردی] ، و مردمان آن پادشاه را مبارک و ارجمند داشتندی ، گفتندی خدای تعالی این بنا بردست او تمام گردانید ، و ایوان کسری بمداین که شایور ذوالا کتاف بنا افگند و از بعد او چند پادشاه عمارت همی کردند تا بردست نوشین روان عادل تمام شد ، و پل اندیمشک* همچنین ، و مانند این بسیارست ، دیگر عادت ملوک عجم آن بوده است که هر کس پیش ایشان چیزی بردی ، یا مطربی سرودی گفتی ، یا سخنی نیکو گفتی در معانی که ایشان را خوش آمدی ، گفتندی زه ، یا نبی احسنت ، || چنانک زه بر زبان ایشان برفتی از خزینه هزار درم بدان کس دادندی* ، و سخن خوش بزرگ داشتندی ،

و دیگر عادت ملوک عجم چنان بودی که از سرگناهان در گذشتندی
 الا از سه گناه ، یکی آنک راز ایشان آشکارا کردی ، و دیگر آن کس
 که یزدان را ناسزا گفتی ، و دیگر کسی [که] فرمان را در وقت پیش
 نرفتی و خوار داشتی ، گفتندی هرک راز ملک نگاه ندارد اعتماد ازو
 برخاست و هر که یزدان را ناسزا گفت کافر گشت ، و هر که فرمان
 پادشاه را کار نبندد با پادشاه برابری کرد و مخالف شد ، این هر سه را
 در وقت سیاست فرمودندی * ، و گفتندی هر چیز که پادشاهان دارند
 از نعمتهای دنیا مردمان دیگر دارند ، فرق میان پادشاهان و
 دیگران فرمان روایی است ، چون پادشاه چنان باشد که فرمانش بر
 کار نگیرند چه او وجه دیگران ، و دیگر در بیابانها و منزها رباط
 فرمودندی و چاههای آب کنندندی ، و راهها از دزدان و مفسدان ایمن
 داشتندی ، و هر کسی را رسمی و معیشتی فرمودندی ، و هر سال بدو
 رسانیدندی بی تقاضا ، و اگر کسی از عمال چیزی بر ولایتی یا دیهی
 بیرون از قرار قانون در افزودی آن عمل بدو ندادندی بلکه او را
 مالش دادندی تا کسی دیگر آن طمع نکردی که زیادت [از] مردم
 بستاند و ملک خراب گردد ، و هر که از خدمتگاران خدمتی شایسته
 بواجب بکردی در حال او را نواخت و انعام فرمودندی بر قدر خدمت

آ ۱ : از سر

آ ۲ : هر کراز

او تا دیگران بر نیک خدمتی حریص گشتندی ، و اگر از کسی گناهی و
 تقصیری آمدی بزودی تأدیب فرمودندی ، از جهت حق خدمت* ،
 اما اورا بزندان فرستادندی || تا چون کسی شفاعت کردی عفو فرمودندی ،
 ۱۴ ازین معنی بسیارست اگر همه یاد کنیم دراز گردد ، این مقدار کفایت
 باشد ، اکنون بذکر نوروژنامه که مقصود ازین کتابست باز گردیم ،

آمدن موبد موبدان و نوروزی آوردن

آیین ملوک عجم از گاه کیخسرو تا بروزگار یزدجرد شهریار که آخر
ملوک عجم بود چنان بوده است که روز نوروز نخست کس از مردمان
بیگانه موبد موبدان پیش ملک آمدی با جام زرین پرمی ، وانگشتی ،
و درمی و دیناری خسروانی ، و یک دسته خویده سه^۱ سته ، و شمشیری ،
و تیر و کمان ، و دوات و قلم ، و واسپی ، و بازی ، و غلامی خوب روی ،
و ستایش نمودی و نیایش کردی او را بزبان پارسی بعبارت ایشان ،
چون موبد موبدان از آفرین پرداختی پس بزرگان دولت در آمدندی
و خدمتها پیش آوردندی ،

۱ : آ : و استر .

آفرین موبد موبدان بعبارت ایشان

شها بچشن فروردین بماء فروردین آزادی کزین بردان و دین کیان ،
سروش آورد ترا دانایی و بینایی بکاردانی ، و دیر زیو باخوی هژیر ،
و شاد باش بر تخت زرین ، و آنوشه خور بجام جمشید ، و رسم نیاکان
در همت بلند و نیکوکاری و ورزش داد و راستی نگاه دار ، سرت سبز باد
و جوانی چو خویده ، اسپت کامگار و پیروز ، و تیغت روشن و کاری *

۲ : آ : احشیش
۳ : ظ : آزادی کن
بر یزدان .

۱۵

بدشمن ، و بازت گیرا [و] خجسته || بشکار ، و کارت راست چون
 تیر ، و هم کشوری بگیرنو* ، بر تخت بادرم و دینار ، پیشت هنری و دانا
 گرامی ، و درم خوار ، و سرایت آباد ، و زندگانی بسیار ،
 چون این بگفتی چاشنی کردی و جام بملک دادی ، و خوید در دست
 دیگر نهادی . و دینار و درم در پیش تخت او نهادی ، و بدین آن
 خواستی که روز زر و سال نو هر چه بزرگان اول دیدار چشم بران
 افکنند تا سال دیگر شادمان و خرم با آن چیزها در کامرانی بمانند ،
 و آن بریشان مبارک گردد ، که خرمی و آبادانی جهان درین چیزهاست
 که پیش ملک آوردندی ، اکنون فایده و صفت و خاصیت زر آغاز
 کنیم و سخن از وی گوئیم که زر شاه همه گوهرها گدازنده است و
 زینت ملوک چنانکه گفته اند ،

اندر یاد کردن زر و آنچه واجب بود در باره او

زر اکسیر آفتابست و سیم اکسیر ماه ، و نخست کس که زر و سیم از کان بیرون آورد جمشید بود ، و چون زر و سیم از کان بیرون آورد فرمود تا زر را چون قرصه آفتاب گرد کردند ، و بر هر دو روی صورت آفتاب مهر نهادند ، و گفتند این پادشاه مردمانست اندرین زمین چنانک آفتاب اندر آسمان ، و سیم را چون قرصه ماه کردند ، و بر هر دو روی صورت ماه مهر نهادند ، و گفتند این کدخدای مردمانست اندر زمین چنانک ماه اندر آسمان ، و مر زر را که خداوند کیمیاست شمس نهار الجَد خوانده اند یعنی آفتاب روز بخت ، و مر سیم را قمر لیل الجَد یعنی ماه شب بخت ، و مروارید را کوکب سماء الغنی یعنی ستاره آسمان توانگری ، و گروهی زیر کان مر زر را نارشتاء الفقر^۱ خوانده اند یعنی آتش زمستان درویشی . و گروهی مع مع قلوب الأجلة^۲ یعنی خرمیهاء دل بزرگان ، و گروهی نرجس روضة الملك یعنی نرجس بوستان شاهی ، و گروهی قره عین الدین یعنی روشنایی چشم دین ، و شرف زر بر گوهرها گدازنده چنان نهاده اند که شرف آدمی بر دیگر حیوانات ، و از خاصیتها زر یکی آنست که دیدار وی چشم را

۱: ماه شاه شب.

۲: کوکب.

۱۶

۳: کذا.

۴: خرمیهاء.

۵: شادی.

۶: نزدیگر.